

## مهربانی‌ها را کش بیاوریم به همه سال نان خوردن ما که تمام نمی‌شود

الناز موسوی یکتا

نویسنده



ای اسحاق! تا می‌توانی به دوستان‌داران من نیکی کن؛ زیرا هیچ مؤمنی به مؤمن دیگر نیکی نکرد و او را یاری نداد، مگر اینکه با آن کار چهره ابلیس را خراشید و دلش را جریحه‌دار کرد.

دوستی تعریف می‌کرد که پدر و عمویش سالیان سال باهم بر سر نگهداری از پدر پیرشان که فوت کرده، قهر بودند. اما هر سال با شروع ماه مبارک آشتی می‌کردند، سفره‌ای پهن می‌شد به یاد پدر مرحومشان و چند مراسم افطاری بزرگ هم برگزار می‌کردند. عید فطر اما پس از نهار که آن هم بسیار باشکوه برگزار می‌شد، دوباره روز از نو و روزی از نو. دیدار تا سال بعد شروع ماه مبارک.

دوست مهربانم که هر سال از شرکت در این مراسم فرمایشی بسیار ناخشنود بود، سؤالی را هر سال قبل از هر مراسم از مادرش می‌پرسید. مادرش هم لب به دندان می‌گزد و می‌گفت اینها آبروداری است. شما برای دانستن این مناسبات خام و جوائید. ما سال هاست در واپسین روزهای شعبان، منتظریم تا دوستان پخته‌شود و از این مناسبات سر در بیاورند.

امام صادق(ع) می‌فرمایند: دو نفر اگر با هم قهر باشند حتماً یکی از آن دو سزاوار لعن خدا و رسولش است چه بسا هر دو لایق آن نفرین‌اند. معتب از یاران نزدیک آن حضرت عرض کرد: فدایتان شوم، ظالم مستحق این کيفر است اما مظلوم چرا؟ ایشان فرمود: برای آن که از سخن برادرش چشم نمی‌پوشد و برای آشتی پیش قدم نمی‌شود. ایشان در ادامه می‌فرمایند، شنیدم پدرم می‌فرمود: هرگاه دو نفر با هم دعوا کردند و یکی از آن دو بر دیگری چیره شد، باید آنکه در حق او ستم شده نزد آن دیگری برود و بگوید: ای برادر! ستمکار منم، تا قهر و جدایی میان او و رفیقش برطرف شود؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی داوری عادل است و حق ستم‌دیده را از ستمگر می‌ستاند.

ورق زدن دفتر طولانی شده و من از این دست مثال‌ها بسیار زیاد دیدم. اما در نهایت تمام این افکار به جمله مادر بزرگم می‌رسد که ماه رمضان تمام شده، نان خوردن که تمام نشده. اگر در تمام سال به فکر رفع نیاز هموعانمان باشیم، آسایش زندگی‌مان را گسترش داده‌ایم. تنها اگر برای قضاوت میان دوستانمان طرف حقیقت را بگیریم آرامش خواب بهتری داریم. کنترل دست، چشم و زبان از کارهایی است که می‌تواند حلقه ارتباطات ما را گسترده کند.

عبادت سر موقع، خواندن چند آیه از قرآن در روز، مراقبه و نگهداری اعمال و رفتار، کم‌گویی و پرخوانی و هزاران عمل خوب دیگر که جاری شدنش در سال، سرازیری رحمت به زندگی است می‌تواند سالیان عمر ما را پر برکت و منشأ خیر در عالم کند. رحمت العالمین، پیامبر مهربانی‌ها(ص) در حدیث شریفی می‌فرماید: انسان فرد بالیامانی نخواهد بود مگر زمانی که با دقت اعمال خود را محاسبه کند؛ دقیق‌تر از آنچه شریک به حساب شریک خود می‌رسد یا مولا به حساب بنده خویش. دفتر ماه رمضانمان را که به کل سال تعمیم دهیم جهان جای بهتری برای زندگی خواهد بود.

سال هاست قبل از رمضان، دفتر ما هم را باز می‌کنم. من در این دفتر از ناراحتی، بدهی، رنج، شادی، پروژه‌های نیمه‌کاره، قرارهای انجام نشده و خلاصه هر چیزی که برای تخلیه ذهنم قبل از ورود به ماه مبارک نیاز هست می‌نویسم.

مثلاً یک سال نوشته بودم به خواهرم قول دادم برایش اسکیت بخرم. راستش را بخواهید من سال اولی بودم که حقوق بگیر شده بودم و دوست داشتم تمام دریافتی خودم را صرف نزدیکانم کنم. اما بعد از یک جست‌وجو در فروشگاه‌های لوازم ورزشی، فهمیدم حرف گزافی زده‌ام و اصلاً حقوق من کفاف خرید یک لنگه از اسکیت چرخ‌زله‌ای را هم نمی‌دهد. درست است که در پایان آن ماه برایش یک عروسک پارچه‌ای خریدم و خواهرم اصلاً یادش نیامد که من چنین قولی داده بودم؛ اما در خاطر خودم و دفترم همیشه باقی‌مانده.

الان که این دفتر را ورق می‌زنم پر است از قرارهای شخصی و عمومی.

جایی در سال‌های دور نوشته‌ام تصمیم دارم تمام ماه را برای مادر بزرگم نان تازه بخرم. دقیقاً یادم هست که تمام ماه را برایش نان خریدم و درست ۳ روز بعد از پایان ماه تماس گرفت که نان‌ش تمام شده. من که آن روز قرار مهمی با دوستانم داشتم با خنده گفتم ماه رمضان که تمام شده، هنوز صدای خنده بلندش در گوشم هست. در میان خنده گفتم ماه رمضان تمام شده نان خوردن که تمام نشده.

حرفش برایم مثل یک تلنگر بزرگ بود. تمام آن روز را فکر کردم به قرارهایی که با خودم و خدا گذاشته‌ام. تمام قرارهای نیمه‌کاره. با خودم فکر کردم چندمرتبه تا به حال تصمیم گرفته‌ام که زبانم را کنترل کنم و به کسی گزندی نزنم.

امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرمایند:

انسان باید به زبانش افسار بزند، زیرا زبان عضو سرکش و چوموشی است، خداوند تقوای هیچ بنده‌ای را مفید نمی‌داند، مگر اینکه زبانش را کنترل کرده و افسار بزند.

قبل از این فیلتر بنگ‌های عجیب در پیام‌رسان‌های خارجی گروهی داشتیم به نام نیکوکاری. این اعمال نیک فقط به خیر مالی رساندن نبود. کسی از اعضا مشکل یا مسأله‌ای را در گروه مطرح می‌کرد. آنهایی که می‌توانستند گره کارش را باز می‌کردند آنها که دستشان نمی‌رسید متوسل به دعای دسته‌جمعی می‌شدند و به‌زعم خودشان کاری را برای دوستان انجام می‌دادند. در ماه رمضان اما این نیکی کردن بازار داغی داشت. چند دوست معتد خانواده‌های نیازمندی را معرفی و دیگر اعضا همگی برای رساندن خیر تلاش می‌کردند. از غذای گرم افطار و سحر گرفته تا خانه‌دار کردن مستأجری و پوشاندن بی‌لباسی. بعد از ماه مبارک اما باز رونق گروه از بین می‌رفت تا اینکه خدای نکرده، گره و مشکل که در کار اعضا افتد. بارها فکر می‌کردم که آیا ما خیر را برای خیر بودنش انجام می‌دهیم یا برای آرامش خودمان؟ صادق آل محمد(ع) خطاب به یکی از اصحابش می‌فرماید:

## عید فطر در خوزستان بی‌نظیر است

# عید کم مبروک



عطیه عیار

نویسنده



فرحان هم طاقت نیاورد و به آنها پیوست. شاید هیچ‌وقت دیگر نمی‌شد تا این حد خود را جزئی از این جمع حس کند. تمام هیجان این چند روز اخیر را که در بدنش فشرده شده بود، در فریادهای یزله‌اش رها کرد.

بوی عود و دود زغال همه جا را پر کرده بود. دل‌های برنجی قهوه عربی روی زغال‌های گداخته گوشه حیاط بودند و عطر قهوه در هوا پخش بود. فرحان با شوق فنجان کوچک قهوه را از پسر کوچک شیخ گرفت و نوشید. به غایت تلخ بود اما برایش اهمیتی نداشت این قهوه اولین قهوه عید فطر بعد تکلیفش بود و تا عمر داشت طعمش یادش نمی‌رفت. بقیه هم قهوه‌هایشان را نوشیدند و به گفت‌وگو نشستند. شیخ با اشاره دست همه را به سکوت دعوت کرد و برایشان از عید فطر گفت. به حضار تبریک گفت که یک ماه را بندگی خدا کرده‌اند و با باطن پاک و روحی طاهر می‌خواهند سالی جدید را شروع کنند. در آن سکوت، صدای همهمه و مولودی‌خوانی زنان از کمی دورتر می‌آمد. فرحان به یاد می‌آورد چند سال پیش همراه یوما و خواهرانش در آن مجالس بوده و حالا کنار مردان و بزرگ‌ترهای طایفه پای صحبت‌های شیخ نشسته. دلش هم می‌رفت. نمی‌دانست از شوق این تغییر است یا گریستن. دوست داشت مراسم ولیمه عید زودتر برگزار شود تا هم سیر شود و هم با پسرعموها به دیدن مراسم رقص شمشیر بروند. تا پیش از ظهر باید به زیارت قبور و بعد از آن دیدن سادات و پدر بزرگ می‌رفتند. خوبی‌اش این بود که دوروز تعطیل بود و راحت می‌توانستند عیدیدینی کنند و جشن بگیرند.



اگر توانستید در ایام عید فطر به مناطق عرب‌نشین بروید، قطعاً با جشنی بی‌نظیر روبه‌رو می‌شوید که هیچ‌گاه فراموش نخواهید کرد.

خوزستانی‌ها، چند روز قبل از پایان ماه مبارک رمضان، به خرید عید می‌روند و برای خانه وسایل جدید و لوازم جشن و برای خود لباس نو می‌خرند. سپس به تمیزکاری خانه و محیط خود مشغول می‌شوند. این روزها را «ام‌الوسخ» می‌نامند که در لغت یعنی مادر خاک و اصطلاحاً چرک و کثیفی را از زندگی می‌گیرند. پس از آن روز «ام‌الحلس» است که به روز پاکی معروف است. در این روز تن و ظاهر را تمیز می‌کنند تا با باطن پاک‌شده‌شان همراه باشند.

روز عید هم بعد از نماز عید، دسته‌جمعی در کوی و برزن و محله راه می‌افتند و به خانه بزرگ‌ترهای طایفه و خاندان سر می‌زنند. در این روز هیچ خانه‌ای درش بسته نیست و همه منتظر میهمان هستند. به زیارت اهل قبور می‌روند و اگر کدورتی هم بین دو یا چند نفر باشد کنار می‌گذرانند و صلح و آشتی را برقرار می‌کنند. پذیرایی با قهوه عربی و شیرینی یکی از ارکان این جشن است. پس از آن رقص شمشیر به صورت گروهی یا تک‌تک یا دونفره برگزار می‌شود. اگر توانستید در ایام عید فطر به مناطق عرب‌نشین بروید، قطعاً با جشنی بی‌نظیر روبه‌رو می‌شوید که هیچ‌گاه فراموش نخواهید کرد.

بوی عود و دود زغال همه جا را پر کرده بود. دل‌های برنجی قهوه عربی روی زغال‌های گداخته گوشه حیاط بودند و عطر قهوه در هوا پخش بود. فرحان با شوق فنجان کوچک قهوه را از پسر کوچک شیخ گرفت و نوشید. به غایت تلخ بود اما برایش اهمیتی نداشت این قهوه اولین قهوه عید فطر بعد تکلیفش بود و تا عمر داشت طعمش یادش نمی‌رفت. بقیه هم قهوه‌هایشان را نوشیدند و به گفت‌وگو نشستند. شیخ با اشاره دست همه را به سکوت دعوت کرد و برایشان از عید فطر گفت. به حضار تبریک گفت که یک ماه را بندگی خدا کرده‌اند و با باطن پاک و روحی طاهر می‌خواهند سالی جدید را شروع کنند. در آن سکوت، صدای همهمه و مولودی‌خوانی زنان از کمی دورتر می‌آمد. فرحان به یاد می‌آورد چند سال پیش همراه یوما و خواهرانش در آن مجالس بوده و حالا کنار مردان و بزرگ‌ترهای طایفه پای صحبت‌های شیخ نشسته. دلش هم می‌رفت. نمی‌دانست از شوق این تغییر است یا گریستن. دوست داشت مراسم ولیمه عید زودتر برگزار شود تا هم سیر شود و هم با پسرعموها به دیدن مراسم رقص شمشیر بروند. تا پیش از ظهر باید به زیارت قبور و بعد از آن دیدن سادات و پدر بزرگ می‌رفتند. خوبی‌اش این بود که دوروز تعطیل بود و راحت می‌توانستند عیدیدینی کنند و جشن بگیرند.

عید فطر مانند عید سعید قربان برای اهالی جنوب و به‌خصوص اقوام عرب اهمیت زیادی دارد. دلایلش این است که مراسم این عید با سنت‌های کهن و مردمی (فولکلوریک) اعراب بشدت درهم تنیده است. به طوری که نمی‌توان در خوزستان این عید را بدون این مراسم تصور کرد. یزله و هوسه‌خوانی (نوعی پایکوبی یا تارانه‌های عربی) و رقص شمشیر از مراسم اصیل عربی است که در مراسم شادی اعراب اجرا می‌شود. اوج این مراسم هم برای بزرگداشت دو عید فطر و قربان است. به بهانه این عید، عرب‌های خوزستان، مانع از بین رفتن سنت‌های زیبای خود شده و آن را به نسل‌های بعدی هم منتقل کرده‌اند. به دلیل اهمیت این عید، از سال‌ها پیش، تعطیلات رسمی عید فطر در خوزستان دوروز بود و بعدها در سراسر ایران تعطیلات عید فطر دو روز شد.

خوزستانی‌ها، چند روز قبل از پایان ماه مبارک رمضان، به خرید عید می‌روند و برای خانه وسایل جدید و لوازم جشن و برای خود لباس نو می‌خرند. سپس به تمیزکاری خانه و محیط خود مشغول می‌شوند. این روزها را «ام‌الوسخ» می‌نامند که در لغت یعنی مادر خاک و اصطلاحاً چرک و کثیفی را از زندگی می‌گیرند. پس از آن روز «ام‌الحلس» است که به روز پاکی معروف است. در این روز تن و ظاهر را تمیز می‌کنند تا با باطن پاک‌شده‌شان همراه باشند.



صبح زود روز عید، صدای «الصلاة الصلاة» مسجد، کوچه را برداشته بود. فرحان دنداشه گرم رنگش را پوشید. پدرش چغیه سفید و قرمز را روی سرش مرتب و عقال را رویش ثابت کرد. صورت فرحان را در دست گرفت و نگاهش کرد. لبخندی زد و او را محکم در آغوش گرفت. امسال اولین سال است که ابو فرحان همراه پسرش در این مراسم شرکت می‌کند.

بعد از نماز، راه افتادند در کوچه‌ها. از هر کوچه که به کوچه بزرگ‌تر می‌رفتند، به جمعیتی روان می‌رسیدند و با آنها همراه می‌شدند. ابو خالدهای بزرگش و پسرانش را در این میان دیدند. پسرعموها، فرحان را دربرگرفتند که امسال متفاوت از سال‌های قبل به آنها ملحق شده بود. جمعیت تکبیرگویان به سمت خانه شیخ می‌رفتند برای تبریک عید. هر از گاهی «عید کم مبارک» و «ایام کم سعیده» از جای و سمتی به گوش می‌رسید. جلوی خانه شیخ، اهالی خانه به استقبال جمعیت آمدند. مردم با سلام و یاالله‌گویان وارد شدند. شیخ در ایوان بزرگ ایستاده بود و دست‌هایش را به سمت میهمانان باز کرده بود و خنده‌کنان بلند می‌گفت «اهلاً بکم، عید کم مبروک!» در آن پشت (عبا) سیاه زری دوزی شده از همیشه با ایهت‌تر بود. میهمانان یکی یکی و دوتا دوتا وارد حیاط شدند و کنار دیوار ایستادند. جوان‌ترها به میانه حیاط رفتند و شروع به یزله کردند. بالا پایین می‌پریدند و دست‌ها را در هوا تکان می‌دادند و مولودی می‌خواندند.